أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

(توضیح اینکه حدود ٢٠دقیقه از صوت این مجلس نامفهوم است)

...در یک محیطی است که محیط تربیتی او اقتضاء می‌کند که یک نحوه تفکری داشته باشد که آن تفکر با مبانی شرع وفق ندهد. تفکری داشته باشد از اول بی‌حجاب باشد. تفکرش این باشد که فرض کنید که از اول من باب مثال انکار خمس و زکات و اینها را بکند. تفکری داشته باشد...، الآن خیلی‌ها هستند که خمس نمی‌پردازند، تفکرشان این است، انکار خمس را می‌کنند می‌گویند آقا خمس را آخوندها درآوردند! انکار خمس را می‌کنند اما در عین حال به فقرا خیلی کمک می‌کنند. حتی اگر شما نگاه کنید می‌بینید بیش از آن مقداری که خمس بر آنها تعلق می‌گیرد انفاق می‌کنند. خب ما می‌گوییم اینها مرتد هستند چون انکار خمس می‌کنند؟ ضروری دین را انکار می‌کنند؟ نه، این در یک محیطی قرار گرفته که آن محیط استضعاف برای او ایجاد کرده. حقیقت دین و حقیقت این حکم برای او بیان نشده است. به مقتضای انسانیتش و به مقتضای نوع دوستی‌اش، به مقتضای آن صفات کمالیه‌ای که در وجود او هست، جود و اینها که در او هست، کمک می‌کند، به فقرا کمک می‌کند، به مستمندین کمک می‌کند، حالا عنوان خمس را ندارد، خب ما نمی‌توانیم بگوییم این فرد مرتّد است چون در اینجا آمده انکار خمس را می‌کند.

 یا اینکه استضعاف، استضعاف فکری باشد نه استضعاف بدوی. شخصی است که واقعاً این شخص، اول به خمس و اینها معتقد بوده بعد در یک موقعیتی قرار می‌گیرد که این موقعیت برای او تبدل ذهنی به وجود می‌آورد، نگاه می‌کند می‌بیند این خمس را باید به کی بپردازد؟ فرض کنید باید به این آدم بپردازد، بعد این آدم آدم کلکی از کار در آمد، به آن بپردازد می بیند آن یکی آن جوری از آب در آمد، افرادی که این خمس را دارند می‌گیرند من باب مثال صرف در چه مسائلی دارند می‌کنند! اینها را وقتی می‌بینید می‌گوید آقا فرض کنید که اصلاً این خمس یک چیزی است که اینها این را از خودشان در آوردند چون به هر مورد نگاه می‌کند می‌بیند این خلاف است و بالأخره یک مورد صحیح هم نمی‌بیند. این کم کم تبدل فکری برایش پیدا می‌شود، دست خودش نیست. این در اینجا استضعاف فکری است، به واسطۀ جریانات، به واسطۀ شرایطی که برایش پیدا شده، این در اینجا ذهنش تبدل پیدا کرده، ما نمی‌توانیم بگوییم این در اینجا مقصر است. تقصیر ندارد. خب در آن شهری که بوده نگاه می کند می‌بیند افراد، افراد نامناسبی هستند، با هر کسی برخورد می‌کند[می بیند فرد نامناسبی است،] از آن طرف هم علم غیب ندارد که برود پیش افراد صالح. کف دستش را که نخوانده که بلند بشود برود...، ما در اینجا هم نمی‌توانیم حکم به ارتداد او کنیم.

 پس بنابراین یکی از آیاتی که دال بر عدم تحقق ارتداد در افرادی است که ممکن است انکار ضروریی از ضروریات دین را بکنند، این آیاتی است که مربوط به استضعاف است.

البته در اینجا آیات دیگری هم هست که مربوط به تعمد و تفکر و تدبر و... هست و چون ما دیدیم که اینها خیلی زیاد است از آنها صرف نظر کردیم و اینها را دیگر بیان نمی‌کنیم. دیگر بحث ما در مورد استفادۀ از آیات قرآن تا به امروز تمام شد. از فردا راجع به روایاتی که در این زمینه هست صحبت می‌کنیم. روایاتی که ممکن است در زمینۀ این باشد که آنچه که انسان در آن، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، در مقام عقاب و در مقام ثواب، آن عمل به تکلیف است بر اساس یقین. و اگر انسان بر اساس یقین، عمل به تکلیف نکند یا شک در تکلیف داشته باشد که این معلولِ عدم ادراک کافیِ احکام ضروری یا معتَقَدی از معتقدات اعتقادی اسلام باشد مانند توحید، معاد، عدل و رسالت و امثال ذلک، اگر این طور باشد عقابی متوجه این شخص نخواهد بود. انشاء اللَه از فردا در روایاتی که راجع به این قضیه آمده بحث می‌کنیم.

 قبل از اینکه وارد این بحث بشویم یکی از ادله‌ای که می‌تواند در بحث ارتداد مورد دقت قرار بگیرد بحث تجرّی است. ببینید! در تجری آنچه که آقایان مطرح کردند این است که آیا قبحی و حسنی که بر فعل مترتب است، آن بر فعل بلا دخالت فاعل است یا آن قبح و حسن بر فعل به لحاظ فاعل است؟ به عبارت دیگر آن وصفی که فعل پیدا می‌کند و متصف به حسن یا متصف به قبح می‌شود و متعاقب آن جزا یا ثواب مترتب می‌گردد، وصف به حالِ نفسِ فعل است یا وصف به حال متعلق است؟ یعنی فاعل در اینجا دخالت در ترتب قبح و حسن داشته یا خود فعل در اینجا مورد نظر است؟ در اینجا قبل از اینکه وارد بحث تجری بشویم و ببینیم که حسن و قبح به کدامیک از این دو تعلق می‌گیرد، بهتر است راجع به خود فعل و غایت و غرض آن در اینجا صحیت کنیم.

 فعل بر دو قسم است:

 فعل یک موقع جنبۀ اجتماعی دارد و آن جنبۀ اجتماعی[مورد نظر است] و به عبارت دیگر نفس العمل فی الخارج مورد نظر است و بر او حسن و قبح تعلق می‌گیرد. و به عبارت دیگر اختیار و ارادۀ مختار و مکلف در ترتب حسن و قبح دخالت ندارد

 یا اینکه اختیار و ارادۀ او در ترتب حسن و قبح دخالت دارد.

 اگر فعل جزو آن نوع اول باشد، فرض کنید مانند افعالی که از فاعل سر بزند سواءٌ اینکه فاعل فاعل مختار باشد یا نباشد، سواءٌ اینکه این فاعل انسان باشد یا نباشد، ابر از آسمان باران می‌بارد، ابر در آن نزول مطر مختار نیست اما این نزول مطر موجب خیرات و برکات خواهد بود. در اینجا حسن و قبح به نفس آن فعل تعلق گرفته است و کاری به اختیار و ارادۀ او ندارد. دکتری است، مکتشفی است، یک ویروسی را کشف می‌کند، یک میکربی را کشف می‌کند، یک واکسنی را کشف می‌کند حالا او منظورش این بوده که با این واکسن چه مسائلی پیدا بشود، چه تخیلاتی در او بوده، چه مسائلی در ذهن او بوده، ما به آن کاری نداریم، الآن که این میکرب کشف شد موجب خیلی از مسائل و خیرات می‌شود یا الآن که این واکسن کشف شد موجب جلوگیری بسیاری از امراض و... می‌شود. حالا فرض کنید این واکسن را این شخص طبیب، خودش کشف کرده یا این واکسن را یک حیوانی کشف کرده، این دیگر برای ما فرقی ندارد. در اینجا حسن و قبح به نفس الفعل بدون دخالت در نیت و غرض فاعل[ تعلق گرفته است.] خب ما به این نقطه و این مرحله کاری نداریم.

 اگر فعلی از فاعل مکلف سر بزند که طرف این فاعل، عقاب و ثواب است و به عبارت دیگر فاعل، طرفش خداست و خداوند متعال بر اساس تکلیف، فاعل را معاقب یا مثاب قرار می‌دهد، طبعاً در اینجا فاعل در این فعل دخالت دارد یعنی حسن و قبح در نیت فاعل، در اینجا دخیل است.

 بحث تجری در مباحث علم و همین طور در جلد دوم کفایه و همین طور در مباحث اوامر در جلد اول کفایه، مرحوم آخوند این بحث را کردند گرچه در آنجا بحث را به آخر نرساندند و به عبارت دیگر مطلب را ناتمام رها کردند اما آنچه که مستفاد می‌شود به نحو اجمال، چون ما اگر بخواهیم بحث تجری را بکنیم، این کشیده می‌شود به مباحث قضا و قدر و اختیار و ترتب اختیار بر علل موجده و مسائلی که خارج از بحث است و جدا است، من حیث المجموع و مجمل این است که در تجری چون بحث بحث عقاب و ثواب است بنابراین اختیار و ارادۀ مکلف در ثواب و در عقاب دخیل است، اگر نگوییم در حسن و قبح قضیه دخالت دارد که آن به ما خیلی ربطی ندارد، حداقل در ترتب ثواب و عقاب، نیت مکلف و نیت فاعل مختار و مرید در این قضیه دخالت تام دارد. به جهت اینکه اگر ما بگوییم که نفس العمل فی الخارج و نفس الفعل فی الخارج، آن موجب عقاب و ثواب است لازم می‌آید که پروردگار متعال ظالم باشد چون بسیاری از مبادی فعلیه در اختیار مکلف و در اختیار فاعل نیست، چه بسا فاعل می‌خواهد عملی را انجام بدهد و فرض کنید همین که می‌خواهد آن عمل را انجام بدهد این عمل به واسطۀ بعضی از علل خارجی از حیطۀ قدرت او بیرون می‌رود و چه بسا اینکه ممکن است در بعضی از موارد عملی را انجام ندهد اما به واسطۀ بعضی از عوامل و علل خارجی بر او تحمیل می‌شود. مثل اینکه کسی بخواهد یک عمل حرامی را انجام بدهد، فرض کنید خمری را که در اینجا هست بخورد، همین که می‌خواهد خمر را بخورد گربه‌ای از اینجا رد می‌شود و می‌زند و آن لیوان را می‌ریزد، خب در اینجا ما باید بگوییم خداوند در اینجا نه تنها او را معاقب نمی‌کند بلکه یک ثوابی هم به او می‌دهد به خاطر اینکه این خمر را در اینجا نخورده!

یا اینکه فرض کنید یک شخصی می‌خواهد یک کار ثوابی انجام بدهد، به یک فقیری می‌خواهد پول بدهد و همین که می‌خواهد پول را به فقیر بدهد آن فقیر کله‌اش را می‌آورد جلو و این دستش می‌رود در چشمش! حالا فرض کنید که بایستی برود و چشمش را هم مداوا بکند! حالا بگوییم که خداوند متعال نه تنها به او ثواب نمی‌دهد بلکه یک عقابش هم می‌کند به خاطر اینکه چشم یک فقیر را کور کرده! یا چشم او را اذیت کرده! پس بسیاری از مبادی فعل در اختیار مکلف نیست، مبادی خارجی.

لذا ما در تحقق فعل در خارج- اگر در نظر شریف آقایان باشد- غیر از آن سلسلۀ علل،[مثل] تصور مبدأ، شوق به سوی مبدأ، جزم به سوی مبدأ و بعد عزم و بعد اراده در نهایت کار و بعد انبعاث قوه در اعضاء و جوارح، غیر از آن سلسلۀ علل، یک مسائل دیگری را در تحقق فعل در خارج دخیل دانستیم و آن عبارت است از تهیُّؤ اسباب و وسایل خارجی برای تحقق فعل در خارج. اگر اسباب و وسایل در خارج نباشد من هر چه هم اراده بکنم، در خارج تحقق پیدا نمی‌کند.

پس بنابراین اگر قرار بر این باشد که خداوند متعال ثواب را بر اساس فعل و عقاب را بر اساس فعل بدهد لازمه‌اش این است که به مذنب و عاصی و یا به متجری ثواب و به ممتثل و مکلفی که در مقام اتیان هست عقاب بدهد چون ممکن است در بعضی موارد، انقلاب فعل در خارج بشود. بر این اساس مسئلۀ تجری را ما پی ریزی می‌کنیم.

 متجری به کسی گفته می‌شود که گرچه عمل او در خارج، نفس العمل، عمل خلافی نیست اما نیت او نیت عصیان و ذنب و اثم است. فرض کنید که به گمان و اعتقاد اینکه این خمر است این را برمی‌دارد که بخورد بعد متوجه می‌شود یا انکشاف به عمل می‌آید که این، ماء بوده، این خمر نبوده. خب در اینجا ما باید بگوییم که این اصلاً گناهی نکرده چون این شخص در خارج شرب خمر را مرتکب نشده، اگر ما عقاب و ثواب را بر متجری و بر غیر متجری که فاعل ممتثل است بخواهیم بر آن نفس العمل فی الخارج مترتب کنیم لازمه‌اش این است که بگوییم عقاب و ثواب مترتب است بر امور غیر اختیاری مکلف، و هذا ظلمٌ بَیّن. چون ماء و شراب بودن در اختیار مکلف نیست، ممکن است من به نیت آب بردارم و آن را بخورم و بعد معلوم بشود در خارج خمر از کار درآمده، یا به نیت خمر بیایم این را بخورم بعد معلوم بشود که آب است. اگر قرار باشد که ثواب و عقاب بر اساس نفس العمل فی الخارج و نفس الفعل در خارج باشد این لازمه‌اش این است که ثواب و عقاب مترتب بشود بر اموری که غیر اختیاری مکلف است و هذا ظلمٌ.

 پس بنابراین مبنای ما در بحث تجری این شد که تمام ثواب و تمام عقاب، همه بر اساس نیت مکلف به آن فعلی که در خارج انجام می‌گیرد تعلق پیدا می کند و با این حساب یک دفعه در روز قیامت می‌بینید خدا یک شخصی را می‌برد در نار در حالی که عمل خارجی را انجام نداده و شخصی را می‌برد در جنت در حالی که عمل خارجی را انجام نداده. چون نیت نیت صالح است خدا ثواب می‌دهد و چون نیت نیت طالح است خدا عقاب می‌کند. این بحث بحث تجری است.

 خب بر این اساس که بحث تجری به واسطۀ اشتباه و خطاء در موضوع، آن نیت، تفاوت پیدا نمی‌کند و اگر اشتباه پیدا بشود، خطای در موضوع است دیگر، یعنی فرض کنید این را خمر می‌پندارد در حالتی که ماء است پس در موضوع برای او خطاء پیدا شده دیگر، به واسطۀ خطاء در موضوع، آن عقاب و آن ثواب از جای خودش حرکت نمی‌کند و تغییر پیدا نمی‌کند، اگر این طور باشد پس بنابراین مسئلۀ ما در اینجا مورد پیدا می‌کند. اگر ما به واسطۀ خطاء در ادلّه، به واسطۀ خطای در فکر، به واسطۀ خطای در ترتیب قیاسات و قضایا به یک نتیجه‌ای که آن نتیجه مخالف با یک ضروریی از ضروریات دین است، مخالف با یک مبنای اعتقادی دین است برسیم، در اینجا مشمول حدیث رفع خواهیم بود. لذا یکی از عبارات حدیث رفع چی بود؟ الخطاٌ و النسیان. لا یعلمون را قبلاً گفتیم، ما لا یطیقون را گفتیم، و ما استکره علیه را گفتیم. یکی از آن موارد استدلال بر عدم ارتداد در انکار ضروریی از ضروریات الخطاٌ در حدیث رفع است که آن خطاء یا خطای در موضوعات است یا خطای در حکم است، هر کدام از این دو باشد، چه خطای در موضوع باشد، فرض کنید که من باب مثال اصلاً موضوع حجاب را این طور نبیند، اصلاً فرض کنید که طبق ادلّه بگوید که منظور از حجاب حالا موی او هم پیدا باشد اشکال ندارد که خطای در موضوع است، یا اینکه خطای در حکم باشد، می‌گوید حجاب این است، موضوع حجاب این است اما حکم حجاب برای الآن نیست برای یک مورد دیگر است، یا اینکه فرض کنید بگوید این خمر نیست یا اینکه بگوید اگر هم خمر هست الآن دیگر این خمر من باب مثال دیگر حرام نیست، الآن دیگر حکم خمر عوض شده، تغییر پیدا کرده است، هر کدام از این دو تا باشد، چه خطای در موضوع و چه خطای در حکم، مشمول حدیث رفع خواهد بود به همان بیانی که ما در بحث تجری آن بیان را مطرح کردیم.

 پس بحث تجری می‌شود مقدمۀ برای استفادۀ خطأ در استدلال بر عدم تحقق ارتداد نسبت به افرادی که قائل به حکمی یا موضوعی مخالف با ضروریی از ضروریات دین باشند چون ملاک حسن و قبح، حسن و قبح فاعلی است نه حسن و قبح فعلی. و در مورد خطأ استناد خطأ به فاعل موجب رفع حرج از فاعل خواهد بود. این هم فعلاً بحث امروز تا انشاء اللَه بعد.

البته این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم حالا انشاء اللَه در دسته‌بندی و اینها، اینها همه شرح دارد، شما خودتان هم راجع به اینها بیشتر تأمل و... داشته باشید، ما دیگر خیلی مجمل که صرف همان احتجاج به این قضیه[باشد اینها را بیان می کنیم اما مفصلش دیگر به عهدۀ خود رفقاء.]

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد